

# صاعقه‌ای باید...

داستان انقلاب چگونه تعریف می‌شود؟

داستان نویس انقلاب کیست؟

طی پانزده سال اخیر، با وجود کم کاری و بطنی بودن حرکت فرهنگ داستان نویسی نسبت به آهنگ رشد جامعه در گوشه و کنار محافل ادبی و گاه صفحات اندک جراید، موضوعی تحت عنوان «داستان انقلاب اسلامی و داستان نویس انقلابی» مطرح شده و می‌شود. کلماتی کلی و ذهنیتی کلیشه‌ای و شعاری که بیشتر در سطح تعریف لفظی خلاصه شده و به کنه و ماهیت حقیقی آن کمتر پرداخته شده است.

شاید در روزگار سخت بحرانهای اجتماعی و فراز و نشیبهای سیاسی برخورد سطحی با این مقولات بسیار طبیعی جلوه می‌کرده و برافراختن پرچمی که بتواند اندیشه و آرمانی را حول محور خود جمع کند، از بدیهی‌ترین واکنشهای موجود به شمار می‌آمده است. اما امروز، با گذشت آن تحولات و آرام گرفتن آن تلاطم، شاید دیگر وقت آن نیست که به تعاریف سطحی بسنده کنیم و خود را نسبت به سطح و ظاهر قضایا راضی نشان دهیم.

بی شک، آنچه تحت عنوان «داستان انقلاب» مطرح شده و می‌شود، معنای گسترده‌تری دارد، و دیگر زمان آن گذشته است که خط کش سانتیمتری به دست بگیریم و در کلیشه‌های کوچک و بزرگ افراد را مرزبندی کنیم و داستانها را قبل از خواندن، به واسطه نام نویسنده، در جایگاه خط کشی شده ذهن خود قرار دهیم. امروز، زمان گریزها و لفاظیها گذشته است؛ روزگار بازسازی است. و آنجا که کار می‌طلبد، طبعاً هیاهوگران در انزوای مهمه اطرافشان تباه خواهند شد. و در این روزگار، اگر کسانی باشند که بخواهند از این آبشخور تغذیه کنند، بی شک حیات معنوی و مانایی حضورشان رو به زوال خواهد بود، و دیر یا زود دستشان که خالی است، برای آنان که نفس سلیم و اندک علم و بصیرتی نسبت به قضایا دارند، رو خواهد شد.

و فرق نمی‌کند کلیشه ذهن را به دست خط کشی شبه روشنفکران سپرده باشیم و یا هنوز در هیاهوی شعارهای بی مصداق دست و پا زده باشیم. که امروز، روز راهیابی به شعور است. و اگر روزگاری شعار ممدوح بود، برای رسیدن به شعور بود. و پیمودن این فاصله، راهی است دشوار که به این سادگی میسر نمی‌شود؛ ریاضت و غرامتی سنگین می‌طلبد.

امروز، در آستانه شانزدهمین سالگرد انقلاب، سؤال این است: «داستان انقلاب چگونه تعریف می‌شود؟ آیا داستان انقلاب به داستانی گفته می‌شود که درباره حوادث انقلاب نوشته شده باشد؟ آیا داستان انقلاب از نظر فرم و محتوا ویژگی خاص دارد؟ اگر چنین است، آن ویژگی چیست و مصداقش کدام است؟ و دیگر: «داستان نویس انقلاب کیست؟» آیا مجموع کسانی که در اماکن خاصی مثل حوزه هنری و یا مجلات دولتی و جلسات نقد و بررسی این مراکز شرکت می‌کنند، داستان نویس انقلاب‌اند؟ آیا ممکن است که در بین داستانهای این گروه، داستانهایی نوشته شود که معیارهای آن تعریف را نداشته باشد؟ یا بالعکس، آیا ممکن است از آن گروه - به قول بعضی آن طرفیها یا دگراندیشان - کسانی باشند که داستان انقلابی بنویسند؟ پس میزان چیست؟ آیا نویسنده میزان است یا داستان؟ بی شک راهیابی به جواب این سؤالات فرصتی مبسوط و زمانی طولانی می‌خواهد. برای یافتن یک تعریف جامع و کامل، باید انرژی بسیاری صرف شود و تعاریفی که مصداق آنها در حیطه هنر است بی تردید تا در عینیت آثار نوشته شده، نمونه‌هایی عرضه نشود و در دراز مدت آن شیوه تقلید و تکرار نشود، نمی‌توان به راحتی تعریف از سبک و سیاق معینی داد. مکتبهای ادبی، در طول تاریخ، همزمان با تحولات شکل گرفته‌اند و در درازمدت منتقدین از شباهتها و نزدیکی آن آثار توانسته‌اند مشخصه‌هایی برای تدوین و ظهور یک مکتب ادبی ارائه دهند. و این روند نیز درباره تحولات سالهای اخیر و واقعه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ صدق می‌کند. در آن زمان که تحولات سیاسی و رخدادهای اجتماعی مرکز ثقل حوادث جامعه ایرانی شده بود، ظهور متولیان و افرادی که بتوانند مبنای ادبیات جدید را بگذرانند، دور از انتظار نبود. قلم به دستانی که صحنه ادب و هنر کشور را خالی از حضور انقلابیون می‌دیدند، با شور و حرارتی که ناشی از حوادث اطرافشان بود، به صحنه نوشتن روی آوردند. و در همان زمان بود که جوانان پر انرژی در جلسات کوچک و محقر، دور از هر گونه تشریفات و فضل فروشی، دور هم گرد می‌آمدند و درباره داستانهایی که می‌نوشتند، صحبت می‌کردند. آثار این گروه که بیشتر حال و هوای مذهبی داشت، بی تردید با آثار داستان نویسان قبل از انقلاب و یا حتی کسانی که بعد از انقلاب همان رویه پیشینیان را ادامه می‌دادند، تفاوت ماهوی داشت؛ تفاوتی که ریشه در نوع نگرش و جهان بینی این گروه نسبت به جهان و انسان و تحلیل حوادث اجتماعی و رخدادهای سیاسی داشت.

این گروه که پشت سر خود نویسندگانی را می‌دید که از نظر جهان بینی و تحلیل وقایع اجتماعی و سیاسی با او تفاوت عمده داشت، از همان ابتدا رشته پیوند را برید - که شاید اساساً پیوندی نبود.

از نظر این گروه، سابقه پنجاه ساله داستان نویسی ایران - غیر از معدودی - تحت تأثیر آثار غربی و وجود مفسد اجتماعی زمان پهلوی نوشته شده بود و خیانتی به مردم و آرمان انقلابی ایشان به شمار می‌آمد. این گروه، اندیشید که باید دست بر زانوی خویش بگیرد و با جدیت مبنای یک حرکت فکری و تحول ادبی را در روند داستان نویسی کشور بگذارد.

نگاهی گذرا به آثار این نویسندگان، در مقایسه با نویسندگانی که بعد از انقلاب همان رویه گذشتگان را ادامه دادند، تفاوتهای

بسیاری را آشکار می‌کند.

در اینجا، معیار زمان نیست. یعنی معیار این نیست که چه کسی قبل از انقلاب قلم زده است و چه کسی بعد از آن. چه بسیار کسانی که بعد از انقلاب با همان ذهنیت و تفکر نوشته و می‌نویسند؛ کسانی که از روند حوادث دور بوده و در مواضع شبه روشنفکری خود گارد گرفته‌اند. اینها که عموماً از مردم فاصله داشته‌اند، از درک تحولات عاجز مانده و طبعاً نسبت به انعکاس تحول ارزشی سالهای اخیر واکنش نشان نداده و یا در تحلیلها به اشتباه افتاده‌اند. اینها که معمولاً خود را آوانگارد می‌دانند، دور از مردم و نیازها و آرمانهای ایشان به پردازش نیازهای نفسانی انسان در دایره تنگ روزمرگی و زیست مادی پرداخته، و انسان را از همین زاویه نگریسته‌اند.

شاید در این مجال فرصت آن نباشد که به زوایا و کته و ماهیت این روند بپردازیم. آنچه اجمالاً می‌توان گفت اینکه؛ انقلاب اساساً تحول در بینش است. و در بینش الهی، آن زمان فرد و جامعه متحول می‌شوند که در درون قلب و اندیشه او دگرگونی و استحاله‌ای اساسی رخ دهد. بدون این استحاله درمنش و شیوه تفکر، محال است که بتوان ادعای انقلابی بودن داشت. هر چند در صف انقلابیون ایستاده و داعیه حمایت از آرمانها و ارزشهای آنها را داشته باشیم.

نویسنده یا داستان‌نویسی که قلم به دست می‌گیرد، جدا از فضای سیاستی که بر جامعه او حاکم است، دارای اندیشه و نگرشی مشخص نسبت به جهان پیرامون خود است. این نگرش، امری قراردادی و تحمیلی نیست؛ ریشه در باورهای او دارد. وقتی او می‌نویسد، بخشی از وجود خود را در نوشته باقی می‌گذارد. و اگر این وجود به تحول و صاعقه‌ای گرفتار نیامده باشد، و رعد و برقی سکون و ایستایی او را نلرزاند و تاریکخانه دلش را روشن نکرده باشد، چگونه می‌تواند نگاه و تماشای خود را از محدوده تنگ مادیات و غرایز بالاتر ببرد! آنچه در این نگاه دیده می‌شود، فقط آن چیزی است که در این سوی دیوار، در چشم ظاهربین او انعکاس می‌یابد. و این همان افول و زوال هنر است. رنالیسم یا واقع‌گرایی که هنر را در سطح ابتذال روزمرگیها نگه می‌دارد و مانع از پرواز و صعود ذهن و خیال انسان در پهنه ماورایی اندیشه و ملکوت روح او می‌شود. اینجا دیگر نه نی است و نه نیستان؛ هرچه هست، ناله تن است و نیاز جسم که فراتر از این فهمیده نمی‌شود. و در این روزگار که غرب سیطره جهانی بر فرهنگ شرق دارد، جای تعجب نیست که جوانان و شبه روشنفکران این دیار راهی از آن سو بجویند و به جای باز پروری اندیشه‌های درونی و بیرونی، به لقلقه زبان هنری ایشان بپردازند. و توجه نکنند که این زبان، این نگرش و این فرم از آن فرهنگی است که فرسنگها با فرهنگ شرقی ایران زمین تفاوت دارد.

گاه تجدها آن قدر در وجود ریشه می‌دواند که انسان را از باورهای حقیقی و موروثی خویش دور می‌کند. و امروز که روزگار تجدد گرایی است، تقلید، رسم روزگار شده است و هراز گاهی مدلی جدید به بازار می‌آید و تهیدستان را به دنبال خود می‌کشاند. امروز، ایرانی بودن پدیده گمشده‌ای است که بیشتر در سطح لفظ و شعار باقی می‌ماند. و روشنفکر جامعه ما به جای آنکه پیشتاز و مروج باورهای اصیل و ریشه‌دار فرهنگ خودی باشد، بیگانه را تبلیغ می‌کند.

فرم و فرمالیسم که اکنون بازار داغی در نوشتارهای داستانی دارد، بلایی است که به جان ادبیات داستانی افتاده است، و بیم این خطر می‌رود که به زودی اندک مایه‌های انقلابی آثار نیز محو و نابود شود. آن حرکت نوپا که بعد از انقلاب آغاز شد و به همت نویسندگان مشتاق ارزشها و باورهای دینی و ملی پایه‌گذاری شد، اکنون نیازمند قلمهای پرتوانی است که با شجاعت و همت و شناخت و تسلط بر زبان، به یافت و کشف فرمهای تازه‌ای از بیان داستانی برسند؛ و در زمانی نه چندان دراز، شکوفه‌ها را نوید ثمر دهند. بی شک ارزشهای جدید، فرمها و قالبهای تازه‌ای می‌طلبند و مظلوم دیرباب و عمیق این روزگار، ظرفی به مراتب بزرگتر می‌خواهد. اینکه «این شیوه بیانی چیست؟» سؤالی است که باید در عینیت نوشتاری داستان نویسان رخ دهد. در عالم هنر، از باید و نبایدها نمی‌توان سخن گفت. آنجا که قریحه می‌جوشد، چشمه‌های گوارا جاری می‌شود. و مهم آن است که چشمه از خود بجوشد. اگر غیر از این باشد در جوشیدن او شک باید کرد.

و در این شانزدهمین سالگرد انقلاب، چشمهای منتظر ادب دوستان نگران قلمهایی است که فارغ از هیاهوی زمانه، به خلق آثاری نوین و پیشرو همت گمارند. و اگر ادبیات، ادبیات باشد، می‌تواند منشأ تحولات بزرگ گردد. آنجا که ظرف زبان بستر جاری حقایق نهفته این جهان می‌شود و از اعماق وجود و هستی انسان سخن می‌گوید، حقایقی را مکشوف می‌کند که هرنگاه را توان دریافت آن نیست. و هنر آن است که انسان را از مرز بودنها و باورها فراتر برد و رمز و راز ناگشوده هستی را برای مشتاقان علم حقیقت بازگشاید. هنرمند باید حکیم باشد؛ که حکیم در آتش می‌سوزد و سوختن را به تماشا نمی‌نگرد.

روزگار، روزگار غریبی است. مدعیان بسیارند و قلمها بی تأثیر. باید تحولی رخ دهد. تحولی بنیادین که ریشه در حیات درونی انسانها دارد. صاعقه‌ای باید که این مرداب را راه بگشاید و دریای مواج حقیقت را در جانها باز نمایی کند.

سردبیر